

سید محمد آریازاده

سرشناسه: غفار نیسی، زهرا، ۱۳۵۵. گردآورنده
عنوان و نام پدیدآور: فرزانگی از زندگی سردار شهید حسین امین مقدم / تهیه و تولید معاونت فرهنگی و امور اجتماعی بنیاد شهید و امور ایثارگران
خراسان رضوی، مجری طرح اداره هنری، اسناد و انتشارات بنیاد شهید و امور ایثارگران خراسان رضوی، گردآوری و بازنویسی زهرا غفار نیسی، ویراستار
سید محمد آریازاده.

مشخصات نشر: مشهد: نشر ایمان پسر، ۱۳۸۸.
مشخصات ظاهری: ۷۲ ص، مقبره رنگی، ۱۱ × ۱۷ سانتیمتر.
فروست: ایثارنامه (مجموعه یادنامه شهدای شاخص خراسان رضوی)، ج ۱، ص ۲۵۱.
شابک: ۹۷۸-۶۰۰-۱۱-۴-۶۶۰۸-۹۷۸

وضعیت فهرست نویسی: فیا

موضوع: امین مقدم، حسین، ۱۳۳۶-۱۳۶۲.

موضوع: شهیدان -- ایران -- سرگذشتنامه

موضوع: Biography -- Iran -- Martyrs

موضوع: شهیدان -- ایران -- شهد -- بازمانگان -- خاطرات

موضوع: Survival -- Diaries -- Iran -- Martyrs

موضوع: جنگ ایران و عراق، ۱۳۵۹-۱۳۶۷ -- شهیدان

موضوع: Iran-Iraq War, 1980-1988 -- Martyrs

موضوع: سرداران -- ایران

موضوع: Iran -- Generals

شناسه افزوده: آریازاده، سید محمد، ۱۳۴۱. -- ویراستار

شناسه افزوده: سازمان بنیاد شهید و امور ایثارگران استان خراسان رضوی، معاونت فرهنگی و امور اجتماعی

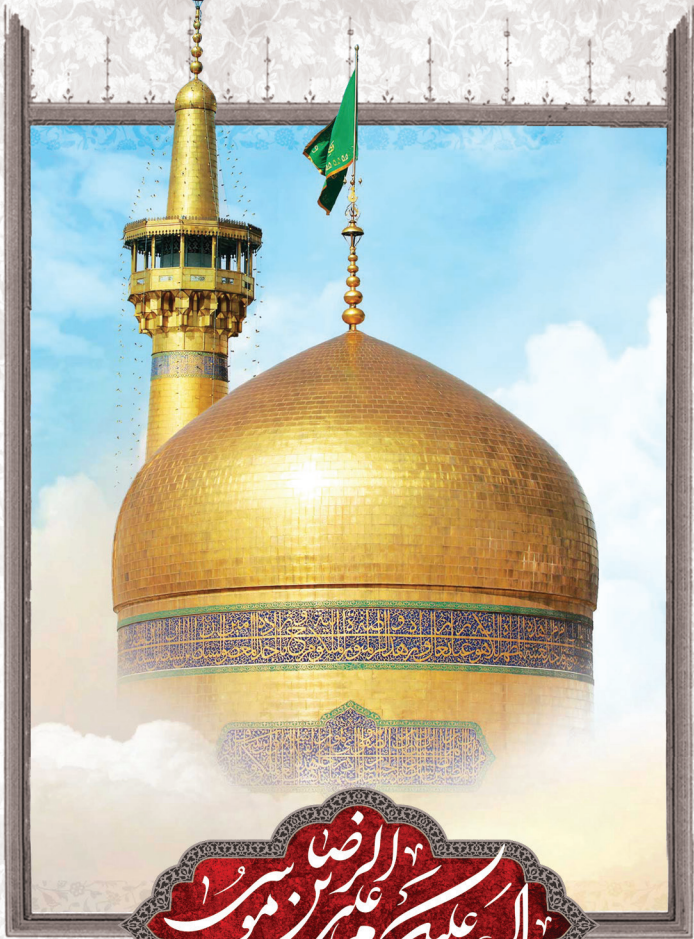
شناسه افزوده: سازمان بنیاد شهید و امور ایثارگران استان خراسان رضوی، اداره هنری، اسناد و انتشارات

شناسه افزوده: ایثارنامه (مجموعه یادنامه شهدای شاخص خراسان رضوی)، ج ۱، ص ۲۵۱.

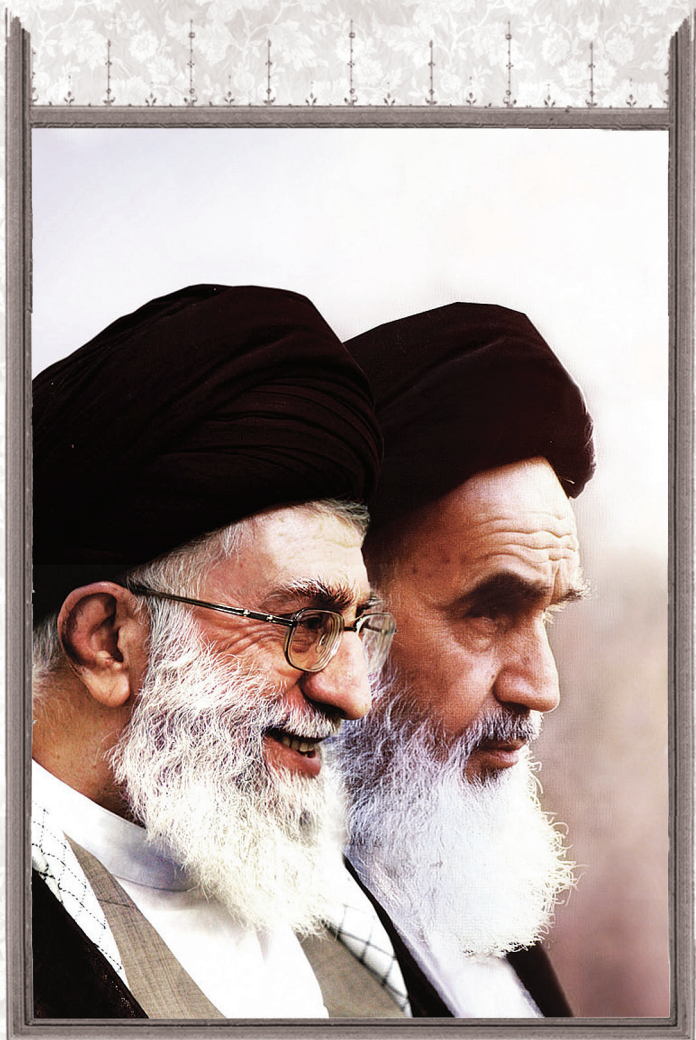
رده بندی شکره: ۱۳۸۸، ج ۲۵، آلف/DSRA۶

رده بندی دیویی: ۸۰۲۲/۹۵۵

شماره کتابشناسی ملی: ۵۶۲۵۰۵۶



عَلَيْهِ السَّلَامُ
رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ
وَأَسْرَمُوا



ایثارنامه



مجموعه

عنوان کتاب: **فرازهایی از زندگی سردار شهید حسین امین مقدم**
عنوان فروست: **ایثارنامه** (مجموعه یادنامه شهدای شاخص خراسان رضوی)
تهیه و تولید: معاونت فرهنگی و امور اجتماعی بنیاد شهید و امور ایثارگران خراسان رضوی
مجری طرح: اداره هنری، اسناد و انتشارات بنیاد شهید و امور ایثارگران خراسان رضوی

گردآوری

و بازنویسی: زهرا غفارنقیبی

ویراستار: سید محمد آریانزاد

ناظر تولید: سید مجید حسینی

مدیر تولید: حمید دیانی

هماهنگی تولید: سید محمد آریانزاد

تطبیق اسناد: طیبه وزیری

مدیر هنری: عباس پرچمی

دستیار صفحه آرا: بهناز فهمیده اسکندری

شمارگان: ۲۰۰۰ نسخه

ناشر: نشر ایمانپور

نوبت چاپ: اول، بهار ۱۳۹۸

شابک: ۹۷۸-۶۲۲-۶۶۰۸-۱۱-۴

قیمت: ۵۰٫۰۰۰ ریال «غیر قابل فروش»

(چاپ و تکثیر این کتاب با ذکر منبع بلامانع است)

کلیه مطالب این کتاب بر اساس اطلاعات مرکز اسناد ایثار بنیاد شهید
و امور ایثارگران خراسان رضوی تدوین شده است)

سخن اول

شهادت، فنا شدن انسان است برای نیل به سرچشمه نور و نزدیک شدن به هستی مطلق. شهادت عشق به وصال محبوب و معشوق در زیباترین شکل است. شهادت نه يك مردن، که يك انتخاب است: «وَلَا تَقُولُوا لِمَنْ يُقْتَلُ فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْوَاتٌ بَلْ أَحْيَاءٌ وَلَكِنْ لَا تَشْعُرُونَ» (سوره بقره آیه ۱۵۴).

به عبارتی دیگر، شهادت صفتی از «حیات معقول» است؛ زیرا در حیات معمولی، انسان همواره خود و ادامه بی پایان خود را می خواهد؛ لیکن در حیات معقول، فرد آن زندگی پاك از آلودگی ها که خود را در يك مجموعه بزرگی به نام جهان هستی در مسیر تکاملی می بیند که پایانش منطقه جاذبه الهی است؛ لذا شهید همواره زنده است و مرگ او در واقع انتقال از حیات جاری در سطح طبیعت به حیات طیبه پشت پرده آن می باشد. و چنین مرگی است که به تعبیر پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ شریفترین و بالاترین نوع مردن است (أَشْرَفُ الْمَوْتِ قَتْلُ الشَّاهِدِ) و علی عَلَيْهِ السَّلَام آن را گرمی ترین نوع مردن

می داند. (أَكْرَمُ الْمَوْتِ الْقَتْلُ)

«شهیدان به ما می گویند شما خوف و حزن نداشته باشید. دلسردی و نومیدی نداشته باشید. نعمت الهی را، لطف الهی را، برکات الهی را در مقابل چشم ما نگه میدارند و این آن چیزی است که ما امروز به آن احتیاج داریم.» (امام خامنه‌ای رضوان الله علیه ۱۳۹۴/۷/۵)

(فَرِحِينَ بِمَا آتَاهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ وَيَسْتَبْشِرُونَ بِالَّذِينَ لَمْ يَلْحَقُوا بِهِمْ مِنْ خَلْفِهِمْ أَلَّا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ؛ سوره آل عمران آیه ۱۷۰)

بدیهی است که در این سلوک معقول، تکریم و تعظیم شهیدان، تلاشی مقدس است در برافراشتن پرچم‌های سرخ استقلال و آزادی بشریت، از یوغ ذلت و اسارت و گام بلندی است در راستای احیای ارزش‌های مکتب توحید و عدالت؛ زیرا که، «شهادت، مرگ در راه ارزش هاست» و هر شهید، مشعلی است که در بلندای عزت و سرافرازی يك ملت، جاودانه می درخشد.

معاونت فرهنگی و امور اجتماعی

بنیاد شهید و امور ایثارگران خراسان رضوی

حسین امین مقدم



محل تولد: کاشمر

تاریخ تولد: ۱۳۳۶/۹/۹

محل شهادت: جزیره مجنون

تاریخ شهادت: ۱۳۶۲/۱۲/۵

گلزار: کاشمر، مزار آیت الله مدرس

آخرین سمت: فرمانده تیپ امام صادق علیه السلام

حسین امین مقدم، نهمین روز از آذر ماه سال ۱۳۳۶ در شهرستان کاشمر به دنیا آمد. تحصیلات ابتدایی و دبیرستان را در کاشمر گذراند. برای اخذ مدرک دیپلم به مشهد رفت و همان جا برای شرکت در آزمون ورودی دانشگاه آمادگی کافی را پیدا نمود. آغاز دوران جوانی حسین، با سقوط دوران ستم‌شاهی پهلوی و پیروزی انقلاب امام خمینی ره و مردم ایران مصادف شده بود و او هم علی‌رغم اشتغال به تحصیل، از خیل انقلابیون جدا نماند.

سال ۱۳۵۶ پس از کسب مدرک دیپلم، در رشته مهندسی مکانیک دانشگاه تبریز پذیرفته

شد و ورودش به دانشگاه آغاز فصل جدیدی از زندگی مبارزاتی حسین بود. در دانشگاه تبریز با دانشجویان و طلاب مبارز آشنا گردید و فعالیت‌های سیاسی‌اش علیه رژیم، شکل جدی‌تری به خود گرفت. در واقعه‌ی ۱۱ دی ماه قم و ۱۹ بهمن ۵۶ تبریز نقش بسزایی داشت و مدت‌ها تحت تعقیب بود.

بعد از پیروزی انقلاب و آغاز انقلاب فرهنگی که منجر به تعطیلی دوساله‌ی دانشگاه‌ها گردید، حسین فرصت را برای خدمت بیشتر، مغتنم دانست و به کاشمر بازگشت. مسؤولیت تشکیل هیأت هفت نفره جهادسازندگی جنوب خراسان به او محول شد. جذب نیرو برای خدمت در جهاد، تشکیل کمیته‌های مختلف، بررسی روستاها و نیازمندی‌های آن‌ها، شناسایی امکانات بالقوه هر روستا و تهیه شناسنامه‌ای برای هر کدام از آن‌ها جهت تسریع در انجام اقدامات عمرانی، از جمله خدمات حسین در جهادسازندگی بود.

سال ۱۳۶۱ به عضویت شورای فرماندهی سپاه درآمد و مسؤولیت بسیج مستضعفان شهرستان کاشمر به عهده حسین قرار گرفت. وی در قسمت طرح و عملیات لشکر ۵ نصر مشغول خدمت شد و در عملیات های مختلف از جمله والفجر ۴ شرکت داشت. او در عملیات خیبر فرمانده تیپ امام صادق علیه السلام بود و در همان عملیات، در تاریخ ۵ اسفند سال ۱۳۶۲ در جزیرهی مجنون به شهادت رسید و پیکر پاکش در آرامگاه مدرس در شهرستان کاشمر آرام گرفت.

پُرْجُنْب و جوش و با ادب بود. اکثراً در منزل با خواهر و برادرهایش بازی می کرد و با آنها سرگرم می شد. فعالیتش از دو برادر دیگرش بیشتر و بسیار باهوش بود. قبل از این که به کلاس اول ابتدایی برود، خواندن را از خواهر و برادر بزرگترش یاد گرفت. در مدرسه اغلب شاگرد اول بود و اشتیاق فراوانی به کسب علم داشت. گاهی با دوستانش درس می خواند و به این طریق به آنها در یادگیری دروس کمک می کرد. به سنین نوجوانی که رسید، متوجه شدم بیشتر از سایر خواهر و برادرانش به مطالعه علاقه دارد. به تحصیل هم علاقه نشان می داد و نمراتش خوب

بود. برایش میز مطالعه خریدم و فضایی را آماده کردم تا بتواند بهتر و بیشتر به درس و تحصیلش پردازد.

دبیرستان در رشته ریاضی - فیزیک تحصیل کرد. تا کلاس ۱۱ در کاشمر درس خواند. پس از اتمام سال یازدهم از من خواست که موافقت کنم، برای سال بعد به مشهد برود. هدفش قبولی در دانشگاه بود و برای رسیدن به این هدف، باید به مشهد می رفت. من هم موافقت کردم و او مدتی را در مشهد زندگی کرد. پس از کسب دیپلم در دانشگاه تبریز رشته مهندسی مکانیک قبول شد و به تبریز رفت.

امین الله امین مقدم، پدر شهید



از سال دوم ابتدایی به بعد، به منزل روحانی نابینای محله می رفت. دستش را می گرفت و او را به مسجد می برد. گاهی هم در انجام کارهایی که کمی مشکل بودند، به حاج آقا کمک می کرد. این کمک ها فقط معطوف به حاج آقا نبود و هروقت به مسجد می رفت، به پیرمردها کمک می کرد.

اگر در راه مسجد کسی وسیله‌ی سنگینی به همراه داشت، برایش حمل می کرد و کلاً این روحیه از زمانی که سنین کودکی را پشت سر گذاشته بود، در او می دیدیم. من زمین کشاورزی داشتم و حسین وقتی به سنین نوجوانی رسید، تا جایی که می توانست به من کمک می کرد.

امین الله امین مقدم، پدر شهید

حسین اهل مطالعه بود. از خواندن کتاب لذت می‌برد. در دورانی که نگهداری و مطالعه کتاب‌های استاد مطهری و دکتر شریعتی از طرف حکومت شاهنشاهی جرم اعلام شده بود، او آن کتاب‌ها را در اتاقش داشت و مطالعه می‌کرد. من از حسین کوچکتر بودم و او همیشه سعی داشت مرا تشویق کند تا بیشتر کتاب بخوانم. برایم کتاب داستان می‌خرید و به من می‌گفت دوبار از روی کتاب بخوانم و خلاصه کنم. بعد کنارم می‌نشست و از من می‌خواست نتیجه‌ای را که از داستان گرفته‌ام برایش تعریف

کنم. در آخر، خودش نکات مهمی را که در آن
داستان بود برایم تشریح می کرد.
خیلی دقت می کرد که من متوجهی عمق
مفاهیم داستان بشوم و از مطالب کتاب سرسری
عبور نکنم.

فرحناز امین مقدم، خواهر شهید

برائری همچون پدر

رفتار حسین با من و خواهرم اشرف، نه مانند یک برادر بزرگتر که مانند پدری مهربان و دلسوز بود. اغلب جلسات دو یا سه نفره ای که پیرامون مسایل اعتقادی و سیاسی تشکیل می دادیم به درازا می کشید و حسین صبور و مهربان به سوالاتمان پاسخ می داد و اگر لازم بود مطلبی را به من تذکر بدهد، با منطق و صمیمانه آن موضوع را برایم تشریح می کرد.

زمانی که به سن تکلیف رسیدم، یک روز نزد من آمد و خیلی خودمانی شروع به صحبت کرد. موضوع حجاب را با منطق و ادله‌ی محکم برایم

تشریح کرد.

هرچند به دلیل این که در خانواده‌ای مذهبی تربیت شده بودم، با این مسایل بیگانه نبودم، اما صحبت های دو ساعته آن روز حسین، تأثیر فراوانی بر روی کرد من به حجاب داشت.



با وجود تمام استعداد و علاقه ای که به درس داشت، با اوج گرفتن انقلاب، مبارزه علیه رژیم شاهنشاهی را اولویت کارهایش قرار داد و به همین دلیل در ادامه‌ی تحصیلش وقفه افتاد. هرزمان که از تبریز به کاشمر برمی‌گشت، تعدادی از دوستانش نیز با او به شهرستان می‌آمدند و با وجود این‌که بخاطر حفاظت از من، راجع به جزئیات اقداماتش حرفی نمی‌زد اما می‌دانستم که فعالیت‌هایش علیه رژیم زیاد شده است. پخش اعلامیه‌های امام، تشکیل جلسات هماهنگی در باغ ملی و نوشتن شعار روی دیوارهای اماکن عمومی، از جمله کارهایی

بودند که حسین و دوستانش در سال‌های ۵۶ و ۵۷ انجام می‌دادند.

این فعالیت‌ها ادامه داشت تا این که یک روز به من اطلاع دادند، حسین و تعدادی از دوستانش توسط عوامل رژیم دستگیر شدند. سه روز قبل از پیروزی انقلاب بود و تقریباً زمام امور از دست رژیم خارج شده بود. به این دلیل و هم‌چنین به خاطر اعتباری که در شهر داشتم، توانستم با قید ضمانت او را آزاد کنم.

آنکه عزت هی نهاد...

کاسب بودم. نمایندگی فروش موتورسیکلت و لاستیک خودرو داشتم. کشاورزی هم می‌کردم. وضع مالی من خوب بود و لذا از این بابت مشکلی نداشتم. حسین خیلی وقت‌ها از من می‌خواست که به فقرا کمک کنم. یک روز نزد من آمد و گفت که مبلغ ۲۰۰ تومان پول از مغازه برداشته است. آن زمان این مبلغ، بسیار زیاد بود و ارزش زیادی داشت. وقتی دلیلش را از او پرسیدم گفت: آن مبلغ را به دونفر از روستاییانی که در روستایشان با کم‌آبی مواجه بودند و پول خرید آب هم نداشتند، بخشیده تا بتوانند کشاورزی کنند و خرج زندگی‌شان را تأمین نمایند. با این

کارها، احساس می کردم محبت حسین در قلبم صد چندان می شود. با وجود این که می دانست هرچه از من بخواهد، پاسخ منفی نخواهد شنید، با این حال برای خودش هیچ وقت تقاضای پول نمی کرد و من خودم روی میز مطالعه اش پول می گذاشتم تا نیاز مالی اش را برطرف کند. همیشه به من می گفت: "پدرجان! ما فقط یک بار به دنیا می آییم و مدت کوتاهی زندگی می کنیم. اگر در این مدت به آنچه خداوند فرمودند عمل کنیم، همیشه محترم خواهیم بود و به هیچ کس جز خودش هم نیازمند نخواهیم شد."

امین الله امین مقدم، پدر شهید

با وجود این که مشغله‌ی کاری او زیاد بود اما از هر فرصتی برای برنامه کوهنوردی استفاده می‌کرد. اوایل تصور می‌کردم که حسین این برنامه را برای ورزش و تفریح انجام می‌دهد. اما به مرور دانستم که طی این برنامه، جلسه تفسیر و تدبر درقرآن برگزار می‌شود و او این برنامه را برای هدف مهم‌تری برگزار می‌کرد.

حسین نسبت به آموزش ما هم بی تفاوت نبود. صبح‌ها، بعد از نماز، با من و خواهرهایم، آموزش دفاعی کار می‌کرد و می‌گفت: "شما که به راهپیمایی می‌روید، باید با این آموزش‌ها آشنا باشید تا در صورت لزوم برای حمایت از خودتان آن‌ها را به کار بگیرید" فرحناز امین مقدم، خواهر شهید



درحوالی شهرستان کاشمر، روستایی وجود داشت که به دلیل بی آبی و خشکسالی، ساکنین آن به شهرهای دیگر مهاجرت کرده بودند. حسین که همیشه دغدغهی محرومین و مستضعفین را داشت، یک روز به دیدن من آمد و از من خواست که آن جا چاه حفر کنم. من قبول کردم و در ابتدا اقدام به حفر دو حلقه چاه نمودم. پس از آن چند حلقه چاه دیگر و نهایتاً با لطف و عنایت پروردگار ۲۹ حلقه چاه در آن روستا حفر کردیم. با پی گیری های حسین، مردم روستا به خانه و زمین هایشان برگشتند و روستا مجدداً رونق گرفت.

آن زمان بزرگترین دغدغه‌ی حسین فقر و رنج مردم و بزرگترین آرزویش نابودی رژیم شاهنشاهی پهلوی بود.

بعد از انقلاب، با وجود همه‌ی مشغله‌ای که داشت از محرومین غافل نبود. بعد از شهادتش دو خانم که سن و سال بالایی هم داشتند نزد من آمدند و با گریه تعریف کردند که حسین هرماه مبلغی از حقوقش را به آن دو می داد تا اموراتشان را بگذرانند. من تازمانی که آن دو خانم مرحوم شدند، کار پسندیده‌ی حسین را ادامه دادم.



از دوران دانشجویی با حسین آشنا شدم. فعالیت عمده‌ی ما در آن دوران به مبارزه علیه رژیم سفاک و ضد اسلامی پهلوی معطوف می شد. روحیه بسیار قوی، استقامت فراوان، رعایت تقوی و تَقَیْد فراوان به مبانی اسلامی از جمله ویژگی های حسین بود که نظر مرا به خود جلب می کرد. هرچند پس از گذشت چند سال و پس از ازدواج من با خواهر حسین، متوجه شدم از نوجوانی نسبت به احکام اسلامی دقت داشته و سعی می کرد هرچه بیشتر راجع به مبانی اعتقادی آگاهی پیدا کند.

رفت و آمدش به مسجد از همان سنین آغاز

شده بود و شرکت در نماز جماعت زیربنای شکل گیری مبانی اعتقادی حسین گردید. آگاهی از این مسایل باعث شد تا دلیل تأکیدش بر موضوع "ناظر و گواه" بودن پروردگار را بیشتر درک کنم. این یکی از موضوعاتی بود که همیشه راجع به آن سفارش می کرد و وقتی از سیرکمال روحی و معنوی حسین از دوران نوجوانی اش آگاه شدم، دانستم حرفهایش نه از زبان که ریشه در عمق باورهایی داشته که از دوران پراهمیت نوجوانی در وجودش نهادینه شده بود.

مهدی معین زاده، هم دانشگاهی و شوهرخواهر شهید
(شهردار سابق کاشمر)

بعد از اتفاقات تسخیر لانه جاسوسی آمریکا در تهران، به کاشمر برگشت. یکی از دوستانش به او گفت که خواهرش درس ازدواج است و به دلیل تَقَیُّد فراوان و باورها و اعتقاداتش، حاضر نیست با هر مردی ازدواج کند.

حسین این موضوع را با ما در میان گذاشت و ما برای خواستگاری به منزل آقای مدیری رفتیم. مهری دختری مؤمن، انقلابی و پُرکار بود و از نظر فکری با حسین تناسب داشت. روزی که همسرم به اتفاق خانواده‌ی عروسم برای خرید عقد رفتند، متوجه شدم همسرم پس از بازگشت به منزل گریه می کند. از او دلیل گریه اش را

پرسیدم، گفت: عروسمان فقط یک چادر خرید و دیگر اجازه نداد چیزی برایش تهیه کنیم. خیلی زود مراسم ازدواجشان انجام شد و همان طور که حسین خواسته بود، مراسم عقد و عروسی در مسجد امام جعفر صادق علیه السلام با سادگی برگزار شد. زمانی که منزلش را اجاره کرد، می خواستم برایش سه قطعه فرش بخرم اما او اجازه نداد. فقط مبلغ کمی پول از من گرفت و به اندازه‌ی اتاق‌های خانه‌ی کوچکشان موکت خرید و وسایل ساده و مختصرشان را روی آن موکت‌ها چیدند. صبح بعد از روز عروسی، حسین تمام هدایایی که اقوام و دوستان به او داده بودند را بین خانواده‌های محروم جنوب شهر تقسیم کرد.

هفتم شهسوره با تهیدستان



ساده زیستی یکی از مهم ترین مشخصه های زندگی حسین بود. به کمترین ها قانع بود. انگار هیچ دلبستگی به دنیا نداشت. من چند بار به او گفتم که تا آن حد به خودش سخت نگیرد، اما حسین که توجه به فقرا و مستمندان شهر را جزو وظایف همیشگی خود می دانست، با حداقل امکانات زندگی می کرد تا بتواند به افراد تهیدست بیشتری کمک کند.

مهدی معین زاده، هم دانشگاهی و شوهر خواهر شهید
(شهردار سابق کاشمر)

ازدواج مانع فعالیت های حسین نشد. با وجود علاقه‌ی فراوانی که به همسر و فرزنداناش داشت، فقط شب‌ها می‌توانست به منزل برود و بقیه روز مشغول کار بود. با پسرش علی، بسیار مهربان بود و از بازی کردن و وقت‌گذراندن با فرزندش لذت می‌برد.

اما احساس تکلیف و مسؤولیت مانع می‌شد که در خانه بماند. دخترش مریم که متولد شد، مشخص بود که محبت عمیقی به او دارد، اما این علاقه فراوان هم نتوانست مانع رفتنش بشود و مدت کوتاهی پس از به دنیا آمدن دخترش به شهادت رسید.

امین الله امین مقدم، پدرشهادت

حسین به نماز و قرآن علاقه‌ی فراوانی داشت. هر جا که بود باید نمازش را اول وقت اقامه می‌کرد. همیشه در نماز صبح سوره والفجر را می‌خواند. در اخلاق و رفتار هم سرآمد و همه‌ی ویژگی‌های خوب یک شخص صالح را داشت. در تواضع بین تمام فامیل شهره بود. با وجود همه‌ی مهربانی‌هایش، بعد از ازدواج او را خیلی کم در خانه می‌دیدم. همیشه درگیر برنامه‌های انقلاب نوپای اسلامی و نهادهای تازه تأسیس در شهرستان بود. گاهی در جهادسازندگی، گاهی در هیأت واگذاری زمین، گاهی در سپاه و...

خلاصه مدام مشغول خدمت بود. موقعی که در منزل بود سعی می کرد با من همراه باشد و درنگهداری بچه ها و کارهای روزمره به من کمک کند. به فرزندانمان، علی و مریم علاقه‌ی فراوانی داشت و خصوصاً با علی که بزرگتر بود، بازی می کرد. هرچند علاقه‌ی فراوانش به خانواده، مانع رسیدن به بزرگترین آرزوی او که شهادت بود، نشد.

مرثی از جنسی نسیم

به موضوع امر به معروف و نهی از منکر اعتقاد راسخ داشت. اگر با کار خلاف شرع و یا خلاف مواضع انقلاب مواجه می شد، با وجود این که بسیار جدی بود و به سادگی از کنار موضوع عبور نمی کرد، اما باز سعی می کرد با زبان ملایم و با سیاست عمل کند.

با هرکسی متناسب با شرایط روحی، خانوادگی و تربیتی اش رفتاری کرد و سعی می کرد ضعف طرف مقابلش را برطرف کند.

به یاد می آورم که همان اوایل انقلاب یکی از جوانان محله مان مشکلات اخلاقی پیدا کرد به

طوری که بچه‌های انقلابی او را طرد کرده بودند. حسین باب دوستی با او را باز کرد و با روحيات و شرایط خانوادگی اش آشنا شد. پس از مدتی، آن جوان در اثر رفت و آمد و معاشرت با حسین، به یکی از جوانان پرشور و انقلابی تبدیل شد و مسیر زندگی اش تغییر کرد.

فرحناز امین مقدم، خواهر شهید



همیشه به فکر ساختن افراد بود و راهنمایی و ارشاد بندگان خدا را وظیفه خود می دانست. به خاطر دارم یکی از دوستانمان به دلایلی به مسیرنادرستی گرایش پیدا کرده بود و خطر انحراف فکری و تغییرات ناصحیح رفتاری او را تهدید می کرد.

با حسین راجع به این موضوع صحبت کردم چون می دانستم رفع این مشکل فقط از حسین ساخته است.

او همیشه برای حل این گونه مشکلات با ابتکار و خلاقیت فراوان، یک سلسله اقدامات طراحی می کرد که واقعاً مؤثر و انسان ساز بود.

تأثیر کارهایش باعث بیدار شدن قدرت تفکر و تعقل و از طرف دیگر ایجاد تحول و انقلاب در قلب افراد می شد.

آن دوست مان نیز پس از مدتی به مسیر صحیح برگشت و امروز جزو یکی از بهترین نیروهای است که به نظام و کشور خدمت می کند.

مهدی معین زاده، هم دانشگاهی و شوهر خواهر شهید
(شهردار سابق کاشمر)

از اول پیروزی انقلاب فعالیت های حسین چندین برابر و مدام مشغول بود. با وجود این که از کارهایش برایمان تعریف نمی کرد، کم و بیش می دانستیم در کجاها مشغول است. از مواردی که خودم شاهد بودم، انجام فعالیت های فرهنگی در جهاد سازندگی بود.

راه اندازی کلاس های سرود، مقاله نویسی و... از جمله واحدهای فرهنگی بودند که به تدبیر حسین شروع به کار نمودند.

در مکتب نرجس هم مسؤولیت برگزاری چند دوره ی آموزشی را به عهده گرفت و با خلاقیت

و نوآوری زمینه های جدیدی برای فعالیت ایجاد می کرد.

در روزهای جمعه، همه را بسیج می کرد و هر هفته برای برداشت گندم مزارع، به یک روستا می رفتیم.

کمک به روستائیان برای برداشت محصول، علاوه بر کمک به اقتصاد کشور، تجربه ی خوبی برای همه ی ما بود و باعث می شد با رنج مردم روستا آشنا شویم.

قبل از انقلاب در کنار روحانیون مبارز کاشمر، علیه رژیم شاهنشاهی مبارزه می کرد و از هیچ کاری در جهت حمایت از روحانیت کوتاهی نمی نمود. به دوستان و اقوام هم توصیه می کرد که از روحانیت حمایت کنند.

اقدامات و توصیه هایش باعث ایجاد موجی از اعتراضات در کاشمر شده بود و همیشه حسین خودش در مرکز این تحرکات قرار داشت. برای تقویت پایه های فکری و اعتقادی اطرافیانش، از کارهای فرهنگی غافل نبود و از هر فرصتی برای

این گونه اقدامات استفاده می‌کرد. به عنوان مثال، مطالعه‌ی کتاب‌های شهید مطهری یکی از موضوعاتی بود که هم به آن توصیه داشت و هم برای مطالعه گروهی و بحث و تبادل نظر پیرامون مسایل مطرح شده در کتاب، جلسات جمعی تشکیل می‌داد.

مهدی معین زاده، هم دانشگاهی و شوهرخواهر شهید
(شهردار سابق کاشمر)

بعد از انقلاب در بازه های زمانی متعدد، با هم همکاری داشتیم. در اجرای اموری که بر عهده داشت، به بهترین نحو ممکن کار را به سرانجام می رساند. بسیار مصمم بود و پشتکار خوبی داشت.

به عنوان انسانی آگاه به مسایل اسلامی و آشنا با اقتضای کشور، مسؤولیت های مختلفی به او سپرده بودند و او با تشخیص های به جا و عالمانه، گره بسیاری از مشکلات را باز می کرد. در تصمیم گیری هایش دقیق بود و سعی می کرد اقداماتش کارشناسانه و از روی بررسی تمام جوانب موضوع انجام گیرد.

گرفتاری ها و ناملایماتی که در انجام مسؤولیت هایش پیش می آمد، حسین را از پا در نمی آورد و با توکل بر خدا، مقاومت و تسلیم ناپذیری فراوان، سعی می کرد مشکلات را از بین ببرد.

به همه توصیه می کرد که جبهه ها را تقویت کنید و خودش نمونه‌ی عملی برای توصیه هایش بود.

زمانی که مسؤولیت بسیج شهرستان را به او سپرده بودند، پس از سرو سامان دادن به کارها و تربیت نیروهای تازه نفس بسیجی، برای خودش جانشین تعیین کرده و به همراه بچه های مخلص بسیج به خط مقدم جبهه اعزام می شد. حسین با تک تک اقدامات، خدمات و تصمیم گیری هایش درس های بزرگ و کم نظیری برای ما داشت .

مهدی معین زاده، هم دانشگاهی و شوهر خواهر شهید
(شهردار سابق کاشمر)

آشنایی من با حسین از سال ۱۳۵۶ آغاز شد. پس از انقلاب در هیأت واگذاری زمین در شهرستان کاشمر با هم کار می کردیم و برخی مواقع در مأموریت ها با هم همسفر می شدیم.

بسیار مهربان بود و به ندرت می توانستم کسی را بشناسم که از حسین دلخوری و رنجی در دل داشته باشد. بین تمام اقشاری که با آنها ارتباط داشتیم، اعم از بسیجیان، کشاورزان، دانش آموزان و مردم محبوب بود.

همه را به شرکت در فعالیت های اجتماعی، علی الخصوص شرکت در جبهه های نبرد حق علیه باطل دعوت می کرد و خودش الگویی

عملی برای تمام کسانی بود که با او آشنایی داشتند.

با وجود این که خودش نتوانست واحدهای پایانی دوره‌ی کارشناسی اش را بگذراند و تحصیلش را به اتمام برساند ، اما اهمیت زیادی برای تحصیل قایل بود و ما را به ادامه تحصیل تشویق و ترغیب می نمود.

حسین در زمان حیاتش بسیار ناشناخته بود زیرا هیچ وقت راجع به اقداماتش صحبتی به میان نمی‌آورد.

خلوص نیتش مثال زدنی و برای ما که او را می‌شناختیم، الگو و سرلوحه بود.

حتی من که رابطه‌ی فامیلی با او داشتم از بسیاری از اقداماتش بی‌اطلاع بودم و پس از شهادتش راجع به بعضی خدماتش مطلع شدم.

زمانی که ایستگاه رادیو و تلویزیون تبریز، در سال‌های اول انقلاب، به تصرف حزب خلق درآمد بود، حسین توسط مزدوران حزب دستگیر می‌شود و تا زمانی که ایستگاه توسط نیروهای

انقلابی از تصرف حزب خارج شود، توسط آنها
شکنجه می شود.

اما او هیچ وقت از نحوه‌ی شکنجه شدنش توسط
اعضای خیانت کار حزب خلق، چیزی به زبان
نیاورد.

مهدی معین زاده، هم دانشگاهی و شوهر خواهر شهید
(شهردار سابق کاشمر)

قرآن بهترین دوست حسین بود. روی آیات کلام الله مجید تعمق می کرد و سعی می کرد کارهایش را براساس دستورات پروردگار انجام بدهد. در روابطش هم این چنین بود و سعی می کرد حُب و بُغضش براساس معیارهای الهی باشد.

یادم می آید، زمانی در یکی از فعالیت هایی که با گروهی از دوستان انجام می دادیم، به یکی از افراد گروه، نسبت به موضوعی سوءظن پیدا کردیم و تصمیم گرفتیم اقدامی برای مواجهه با آن شخص انجام دهیم.

وقتی حسین از ماجرا مطلع شد ما را جمع کرد

و شروع به صحبت کرد. ما را متقاعد کرد که صرفاً ظن و گمان نمی تواند مبنای تصمیم گیری باشد و باید ادله‌ی کافی برای اقداماتمان داشته باشیم. آن چه مورد توجه‌ی همه‌ی ما قرار گرفت بود، این بود که تمام استدلالش از قرآن و مدام از آیات قرآن برای ما شاهد و مثال می آورد. در خلال صحبت هایش به ما گفت: از ظن و گمان پرهیزکنیم چرا که نزد پروردگار گناهی بزرگ و نابخشودنی است.

سعی می کرد مبنای کارهایش قرآن باشد و این علاقه و استعانت از قرآن در تمام کارهایش بروز و ظهور داشت.

مهدی معین زاده، هم دانشگاهی و شوهرخواهر شهید
(شهردار سابق کاشمر)

تقویت نهال نوپای انقلاب

حسین بنیان گذار بسیاری از نهادهای انقلابی در کاشمر بود. جهادسازندگی، سپاه پاسداران انقلاب اسلامی، بسیج و چند نهاد دیگر از جمله‌ی آن‌ها هستند.

تأسیس یک نهاد آن هم در یک شهرستان کوچک با امکانات بسیار کم، کاری سخت و پُر زحمت بود و مسؤولین مربوطه از حسین کمک می‌خواستند و حسین هم بدون هیچ‌گونه تردیدی وارد میدان عمل می‌شد و تمام تلاشش را برای راه اندازی و پیش برد کارها انجام می‌داد. در اغلب اقداماتش نیز موفق بود. اتکاء به الطاف

پروردگار، استعانت گرفتن از قرآن، دقت نظر و بررسی همه جانبه‌ی موضوع، قاطعیت و سخت کوشی از جمله ویژگی‌هایی بود که باعث می‌شد حسین در اکثر کارهایش موفق باشد.

مهدی معین زاده، هم دانشگاهی و شوهر خواهر شهید
(شهردار سابق کاشمر)

حسین مدتی مسؤولیت حوزه‌ی مرکزی بسیج کاشمر را به عهده داشت. من هم در آن حوزه فعالیت می‌کردم و همین، زمینه‌ی آشنایی ما را فراهم ساخت. برخوردش با همکارانش بسیار عالی و توأم با مهربانی و خوش خُلقی بود. حالتی پدرانۀ داشتند و من گاهی با خودم فکر می‌کردم که چه خوب است حسین معلم شود و تدریس کند، زیرا معلم بسیار خوبی خواهد شد. در یک مقطعی به سختی مریض شده بودم. حسین از من خواست که به منزلشان بروم تا بتواند از من مراقبت کند و غذای مناسبی هم

برایم تهیه نماید.

هرچند من به دلیل این که نمی خواستم مزاحم همسر و خانواده‌ی او بشوم، از پذیرش درخواستش امتناع کردم، اما بیان همان پیشنهاد دلگرمی بزرگی برای من بود.

بعد از امتناع من از قبول دعوت، حسین به دیدن من می آمد و مراقب وضعیت سلامتی من بود.

در مسایل کاری فاقد استبداد رأی و اعتماد فراوانی هم به ما داشت. به خاطر دارم در مورد یکی از مسایلی که آن زمان در حوزه بسیج داشتم، با او اختلاف نظر پیدا کرده و با عصبانیت با حسین صحبت کردم.

اما او هیچ واکنشی نشان نداد و فقط به دغدغه هایم توجه کرد. با وجود این که او فرماندهی ما بود و می توانست واکنشی کاملاً متفاوت نشان دهد، اما گذشت و تواضع از جمله خصلت هایی بودند که حسین در سطح عالی آنها را در روح خود پرورش داده بود.

حسین می گفت: بزرگترین آرزویم این بود که در لشکر امام زمان عَلَيْهِ السَّلَامُ خدمت کنم و اکنون به حمد الله خداوند نعمت جمهوری اسلامی و وجود با برکت امام خمینی قُدْسِهِ را به ما داده و شاید در طول ۱۴ قرن گذشته همچین نعمتی برای هیچ امتی فراهم نبوده و خداوند ما را برگزیده تا در رکاب امام عصر عَلَيْهِ السَّلَامُ بجنگیم.

می گفت فکر نکنید اگر جنگ تمام شود من دست از جهاد خواهم کشید. آرزوی من نابودی اسرائیل و صهیونیزم جهانی است و بعد از خاتمه‌ی جنگ برای آن هدف مبارزه خواهم کرد.

اشرف امین مقدم، خواهر شهید

ما اول باید خودمان را بشناسیم تا بتوانیم به شناخت پروردگار نایل شویم. باید مراقب تک تک تمایلات و رفتارهایمان باشیم و به این شیوه با نفس و فطرت خود آشنا شویم. همیشه این مطالب را به ما می گفت و بیشتر از هرکسی خودش به این حرفها عمل می کرد.

میزان مطالعه، تحقیق و تفکر او روی مسایل اعتقادی گویای دقت فراوانش روی اعمال و نیت هایش بود. هر وقت فراغت برایش پیدا می شد، ترجیح می داد مدتی قدم بزند و غرق در تفکراتش شود. پس از آن مدتی ذکر می گفت و عبادت می کرد.

محمد شاکری (معروف به صابر)، دوست و هم‌رزم شهید

سال ۱۳۵۹ زمانی که در جهاد سازندگی خدمت می کردم با حسین آشنا شدم. حسین از اعضای شورای مرکزی جهاد و مورد احترام همه و خود نیز به همه احترام می گذاشت.

با وجود این که در بالاترین رده مسؤولیتی قرار داشت، بیش از همه تواضع به خرج می داد و در سلام کردن از همه پیشی می گرفت.

تا می توانست از وقتش برای اتصال به پروردگار و توسل به اهل بیت استفاده می کرد.

در چند مأموریت به مرز مهران با حسین هم سفر بودم.

خودش رانندگی می کرد و مفاتیح کوچکی
که همیشه همراهش بود را به من می داد و از من
می خواست که با صدای بلند دعا بخوانم.
به نماز اول وقت اهمیت می داد و هرکجا که
بودیم و وقت اقامه نماز می رسید، توقف می کرد
و نمازش را اول وقت اقامه می کرد.

دو روز قبل از آخرین اعزامش به جبهه، همه‌ی خانواده دورهم جمع شده بودیم و صحبت می‌کردیم. حسین از جبهه می‌گفت و از رشادت‌های بچه‌ها تعریف می‌کرد.

درمیان صحبت‌هایش مکثی کرد و انگار که چیزی را به خاطر آورده باشد، لحظه‌ای ساکت ماند. سپس گفت: دفعه‌ی پیش که خط مقدم بودم، خواب عجیبی دیدم.

از او خواستیم تا برایمان تعریف کند. حسین گفت: شب عملیات بود.

بعد از عملیات لحظه‌ای خوابم برد و در خواب دیدم که دوستم تهامی، لباس یک دست و

زیبایی پوشیده است. لباسش بسیار نورانی و
تعجب مرا برانگیخته بود.

دست درگدانش انداختم و پرسیدم: چرا این جوری
شده‌ای؟!

تهامی گفت: دارم به خدا نزدیک می‌شوم.
در همین لحظه دستی را روی شانه ام احساس
کردم. یکی از بچه‌ها بیدارم کرد و گفت:
بلندشو. "تهامی" شهید شده است!

خلوص نیتش مانع می‌شد که از کارهایش برایمان تعریف کند. علاقه‌ی عجیبی به حضور در جبهه داشت.

خیلی کم مرخصی می‌آمد. از خودش و کارهایش چیزی نمی‌گفت و فقط از بچه‌های خط تعریف می‌کرد. عاشق امام خمینی علیه السلام بود و از ایشان تعریف می‌کرد.

قبل از شهادتش خواب دیدم که حسین در آسمان پرواز می‌کند. مرا با خودش به باغی زیبا با درهای فراوان برد. وقتی می‌خواستیم وارد هر قسمت از آن باغ بزرگ بشویم، درب باغ خودش باز می‌شد. من با تعجب فراوان از خودم

می‌پرسیدم که حسین این باغ را از کجا آورده است؟ در همین حال از خواب بیدار شدم. چند روز بعد حسین به شهادت رسید. غم فرزند جانکاه و طاقت فرسا است. اما چون شهادتش به خاطر اسلام و به ندای امام لیبیک گفته بود، غم از دست دادنش برایم آسان شد. حسین از ناحیه پشت سر مورد اصابت ترکش خمپاره قرار گرفته بود. زمانی که پیکر پسرم رانشانم دادند، اثری از جراحی روی صورتش نبود. انگار آرام خوابیده بود. همان‌جا برای آخرین بار صورتش را بوسیدم.

امین الله امین مقدم، پدر شهید

شهید طاهری که در عملیات خیبر زخمی شده بود و مدتی را در کاشمر بستری بود، برایمان تعریف کرد که حسین بعد از این که به عنوان مسؤؤل طرح و عملیات برنامه اش را آماده کرده و تحویل گردان‌ها داده بود، به عنوان یک رزمنده، همراه سایر نیروها به خط مقدم پیوست و درگیری شروع شد.

حوالی صبح، حسین که متوجه شهادت و زخمی شدن چند نفر از بچه‌ها شده بود، تصمیم گرفت آن‌ها را به عقب برگرداند تا پیکر شهدا در خاک دشمن باقی نماند و مجروحین نجات پیدا کنند. یک دستگاه خودروی عراقی را که زمین‌گیر

شده بود، به شکلی عجیب روشن می‌کند و شهدا و مجروحین را توسط همان خودرو به عقب بر می‌گرداند.

چند بار این مسیر پُرخطر را می‌رود و بر می‌گردد. حین انتقال پیکر یکی از شهدا ترکش یک خمپاره به پشت سرش اصابت کرده و به شهادت می‌رسد.

حسن ابراهیم نیا، دوست و شوهرخواهر شهید



فرازی از وصیت نامه

شهید

ما در عصری قرار گرفته ایم که شاید بتوان گفت در طول تاریخ، خداوند بیشترین نعماتش را بر ما ارزانی داشته است. نعمت حکومت اسلامی، نعمت وجود رهبری همچون امام خمینی علیه السلام، نعمت زدوده شدن آثار کفر و نفاق و فساد و... . لذا بر ماست که شکر این نعمات را به جا آوریم. موقعیت را مغتنم شمرده و از آن استفاده کنیم.

الان ایران اسلامی مقتدرترین حکومت جهان است. از آمریکا و شوروی و چین و فرانسه و... قوی تر و قدرتمندتر است. چرا که اگر چه

آن‌ها موشک و سلاح دارند ولی ایمان ندارند و ما ایمان داریم. امام زمان عَلَيْهِ السَّلَامُ را داریم. خداوند قادرو متعال را داریم و لذا پشت ما گرم و محکم است و از هیچ چیزی جز خداوند ترسی نداریم.

برادران و خواهران حزب اللهی و ایمانی

قدر این نعمات را بدانید و شکر خداوند کنید و با جان و مال حامی این نعمات باشید. این نعمات در طول چهارده قرن پس از اسلام بر هیچ امتی نازل نشده است. جبهه‌ها را بیشتر تقویت کنید و خداوند را ناظر بر اعمال و کردار خود بدانید.

همسرم

از تو سپاسگزارم که با سختی‌های زندگی من

ساختی و مشکلات را به خوبی تحمل کردی
و چند صباحی زندگی را با هم گذراندیم.
خداوند به تو صبر و تحمل عنایت فرماید. هنوز
هم مشکلات وجود دارد ولی صبر می خواهد و
خداوند بندگان را با بلاها آزمایش می کند و
خوشا به حال آن بندگان که مشقات را تحمل
می کنند و خداوند ان شاء الله به تو اجر بدهد.